

هو العليم

اعتدال در سلوک

نیمه شعبان - سال ۱۴۱۸ هجری قمری

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللّٰهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ
و اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

تبیین آیه شریفه ﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً

وَسَطًا﴾ از اعتدال در سلوک

در قرآن کریم آیه‌ای هست که خطّ مشی انسان
سالک و شخصی را که مطیع ولایت مطلقه الهیه ائمه
معصومین سلام الله علیهم اجمعین و مُسْتَنّ به سنت
و سیره آنهاست بیان می‌کند:

﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۱

این آیه بسیار آیه عجیبی است. در این آیه که

خطاب به امت پیغمبر است، خداوند می‌فرماید:

«ما شما را امت معتدل قرار دادیم، امتی که از اعتدال بهره برده و از انحراف به
طریق افراط و تفریط به دور مانده است.»

اعتدال یعنی طریق مستقیم، یعنی عدم انحراف به

افراط و تفریط. شخصی که اخلاقش معتدل است در

برخورد با افراد، یک مرتبه عصبانی نمی‌شود، یک

مسئله زود او

^۱ . سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳.

را به هیجان نمی‌آورد، رعایت حال افراد را می‌کند، برخورد او متین و ارتباط او با افراد، یک ارتباط حساب شده است و از آن طرف، جانب تفریط را هم نگاه می‌دارد و در جایی که باید عصبانی بشود عصبانی می‌شود، در جایی که باید آرام باشد آرام است. به‌طور کلی در روش خود مطابق با عقل و منطق و مصالح آن جریاناتی که در حول و حوش خود است عمل می‌کند؛ نه آن‌قدر از خود حرارت و شور و اشتیاق نشان می‌دهد که افراد او را یک شخص غیر عادی تلقی کنند، و نه آن‌قدر از خود دلسردی نسبت به مسائل نشان می‌دهد که او را بی‌تفاوت بدانند. این را می‌گویند یک شخص معتدل.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ معنایش

این است که اگر انسان بخواهد به طریق حق برود و سرآمد اهل زمان گردد و به مرتبه انسان کامل برسد باید همیشه در زندگی خود، راه اعتدال داشته باشد.

این راه اعتدال بسیار مهم است؛ نظم و اعتدال!

انسان در عبادت باید معتدل باشد. در کجای اسلام و شریعت آمده است که انسان باید بیست و

چهار ساعت عبادت کند؟! در کجا داریم که انسان مطالب مهمّ اجتماعی و خانوادگی را رها کند و فقط به عبادت و توجّه و دعا و قرآن پردازد؟! تمام اینها خلاف دستور است. در کجا داریم که انسان از تکالیفی که مربوط به زن و بچه اوست باید سر باز بزند و کوتاهی کند و آنها را به خود واگذارد و در مقام عبودیت و بندگی باشد؟! این عین جهنّم و ظلمت است!

مسئولیت مرد در تربیت اعضای خانواده

خداوند متعال برعهده انسان تکالیفی قرار داده است و به مقتضای آن تکالیف، از انسان حساب پس می گیرد. تربیت زن و فرزند برعهده شوهر است و او باید محیط را برای تربیت و رشد سالم آماده کند. به بهانه رفتن به این طرف و آن طرف و شرکت در این مجلس و آن مجلس نمی تواند از زیر بار زندگی و مسئولیتی که دارد شانه خالی کند.

مرحوم آقا می فرمودند:

یک نفر از دوستانمان در همان زمان سابق، حدود چهل سال پیش، هرچه رفقاییش به او تذکر می دادند که به زندگی و به وضعیتّ برس و زن و فرزند خود را هم به حساب بیاور، او گوش نمی داد و خیال می کرد با شرکت در مجالس شعر و ذکر و قرآن خواندن و دعا خواندن و امثال ذلک می تواند به مقصود برسد، و به طور کلی خود را از مسائل داخلی مبرا می دید تا بالأخره زندگی او به انحراف کشیده شد!

مسئولیت تمام اینها برعهده مرد است، مرد باید

در زندگی برای زن و فرزند وقت بگذارد، بنشیند با آنها صحبت کند، برای آنها حکایات آموزنده بگوید و کتب اخلاقی بیاورد و بخواند، آنچه از بزرگان و علما و دانشمندان و این طرف و آن طرف می شنود برای آنها بیان کند، و آن طوری که خود می داند محیط زندگی را گرم نگه دارد. به عبارت دیگر، نباید فقط مسئله نان و آب آوردن در منزل باشد. ما خیال می کنیم مسئولیت و تعهدمان فقط منحصر در همین است و دیگر تکلیفی نداریم.

مرد باید از نظر علمی و عبادی و فرهنگی و ثقافی به مسئولیت خود نسبت به محیط داخلی، جامعه عمل بپوشاند. در موارد مناسب باید آنها را به زیارت و به سفرهای علمی ببرد. به جای شرکت در بعضی از مجالسی که هیچ فایده ای ندارد و صرفاً کدورت می آورد و مطالب به لهو و لعب و لغو تلف می شود، باید این محیط و اوقات را پر کند. به طور کلی می توانم عرض کنم که مسئولیت فرهنگی نسبت به مسائل خانواده که برعهده مرد است، بیش از مسئولیت ارتزاقی است که باید به آن عمل کند. این

از یک طرف.

سلوک زن یعنی اطاعت از شوهر

از طرف دیگر، زن باید مطیع شوهر باشد. نباید بدون اجازه شوهر از منزل خارج بشود. در مهمان‌هایی که به منزل می‌آورد باید از شوهر اجازه بگیرد؛ اگر شوهر راضی نباشد زن نمی‌تواند حتی یک مهمان دعوت کند و به منزل بیاورد. رفت و آمد زن باید زیر نظر شوهر باشد؛ اگر شوهرش او را از رفتن به یک جا منع کند، حرام است که زن شرکت کند. آن عبادتی برای زن مقرّب است و او را به خدا می‌رساند که با رضایت شوهر باشد.^۱

البته شوهر نمی‌تواند او را امر به حرام کند. در مواردی که شوهر، زن را امر به

حرام کند اطاعت از شوهر حرام است. فرض کنید که اگر زنی همه شرایط استطاعت برایش مهیّا است و مستطیع شده و حج برایش واجب است، شوهر حق ندارد و نمی‌تواند او را از رفتن به حج منع

^۱. رجوع شود به الکافی، ج ۵، ص ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۱۳؛ مسائل علی بن جعفر، ص ۱۷۹.

کند و واجب است که به حج برود، البتّه با تحقّق شرایط. یا فرض کنید که شوهر حق ندارد زن را از اینکه روزه بگیرد منع کند. به طور کلی شوهر باید در اموری که در تحت اختیار اوست و حقّ اوست با زن عمل کند، نه بیشتر؛ و زن هم باید در ارتباط با شوهر مطابق با قوانین شرعی زوجیت عمل کند.

زن باید حریم شوهر را در غیبت او حفظ کند، این طرف و آن طرف از شوهر بدگویی نکند، باید احترام و آبروی شوهر خود را در همه جا نگه دارد و حفظ کند، با شوهر نباید به «تو» خطاب کند، باید احترام بگذارد.

در اسلام باید سلسله مراتب رعایت بشود. ما نباید به این فرهنگ منحنّ غرب - که متأسّفانه در میان ما رسوخ کرده و در نموده‌های این فرهنگ، موارد انحراف را بسیار مشاهده می‌کنیم - نگاه کنیم؛ ما باید ببینیم که اسلام در ارتباط با زندگی خانوادگی چه مطالبی دارد و به آن عمل کنیم. اگر مرد، زن را از رفتن به جایی نهی می‌کند، حرام است شرکت کند و برود.

من شخصاً از مرحوم والد - رضوان الله عليه -

شنیدم که می فرمودند:

زن آنگاه به خدا نزدیکتر است که به شوهرش نزدیکتر باشد!

این عبارت، عبارت عجیبی است. ما بعضی از

اوقات مشاهده می کنیم اصلاً این مطالب را

نمی گویند و مطالب به نحو دیگری در سطح جامعه

منتشر می شود. خدای ناکرده ما خلاف آنچه شرع و

دین به ما آموخته است و در کتب متقن ما موجود

است، به مردم نگوییم!

بارها ایشان می فرمودند:

عبادت زن آنگاه مقربتر و تأثیر آن بیشتر است که بیشتر در تحت اطاعت شوهر قرار بگیرد. راه رسیدن به خدا و رسیدن به رضای خدا در همین است.

یک وقت ممکن است تأثیر یک اطاعت، از هزار

شب برخاستن و شب را به

صبح به عبادت گذراندن بیشتر باشد. ما خبر

نداریم آن طرف چه خبر است و ما به قوانین و قواعد

آن طرف اطلاع نداریم، پس آنچه به ما می گویند باید

عمل کنیم.

گاهی از اوقات نفس می آید و مطالب را برای

انسان وارونه جلوه می دهد؛ انسان خیال می کند دارد

خدا را عبادت می کند و رضای خدا را تحصیل

می کند و در طریق حق حرکت می کند، اما در واقع،

مسیرش دقیقاً خلاف است.

معنای اعتدال در سلوک

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾؛ «ما شما را یک امت معتدل قرار دادیم.»

امت معتدل یعنی امتی که طرف اعتدال را دارد، یعنی مشی و مرامش در جامعه، مرام جذب است، نه مرام دفع. وقتی که افراد به او نگاه می کنند خوششان می آید، جذب می شوند و طالب می شوند. وقتی که روحیات و خصوصیات این گونه افراد را می بینند آنها هم متمایل می شوند. این مرام جذب است.

اما مرام دفع یعنی انسان خود را تافته جدا بافته ببیند، خود را در یک وادی غیر از مردم مشاهده کند و خود را یک سر و گردن از بقیه بالاتر ببیند. تمام اینها آنانیّت و شیطنّت و ورود در هوی و هوس و تَفَرُّعَن و بالأخره، ضلالت است! الآن بروز نکند، ده سال دیگر بروز می کند.

یک شخص عبد و کسی که در مقام عبودیت پروردگار است باید خود را از همه افراد پایین تر ببیند، واقعاً باید پایین تر ببیند! چون مگر کار به دست من و سرکار است تا اینکه ما خود را بالاتر از دیگران قلمداد کنیم؟! از کجا می دانی؟! لعلّ اینکه فردا همان

شخصی که ما به چشم حقارت به او نگاه می‌کنیم
بیاید و حرکت کند و جهش کند و پرش کند و گوی
سبقت را از همه بر باید و ما برگردیم و به
اسفل السّافلین سقوط کنیم! چه کسی آینده ما را
تضمین کرده است؟! چه شخصی از فردای ما خبر
داده است؟! وقتی که ما کار را از دیگری بدانیم،
وقتی که توفیق را از دیگری بدانیم، چگونه ممکن
است که اینها را به خود نسبت بدهیم؟!!

اعتدال در رفتار یعنی صحبت کردن به نیکویی با
مردم و واقعاً خود را از همه خلایق پایین تر مشاهده
کردن و دیدن، نه به زبان؛ چون چه بسا ممکن است
انسان در صحبت،

این ادّعا را داشته باشد و گاه گاهی هم برایش
پیش بیاید، اما در عمل چگونه است؟

فرض بکنید قبل از اینکه یک شخص بخواهد به
پست و مقامی برسد، وقتی که پیشنهاد می‌کند،
مجامله می‌کند، مسامحه می‌کند، تعارف می‌کند: «آقا
قابل نیستیم، آقا بهتر از ما هم وجود دارند، آقا ما
چرا؟ ما قابل برای این مقام نیستیم!» تواضع می‌کند
و از این حرف‌ها می‌زند؛ اما بعداً وقتی که او را به آن

مقام می‌آورند چنان به آن مقام دست می‌اندازد که به هیچ وجه من‌الوجهی آن را رها نمی‌کند. مگر اینکه عزرائیل بیاید و او را از آن پست و مقام دریاورد! پس معلوم می‌شود که این شخص در عمل این طور نبوده، بلکه فقط اهل مجامله و تعارفات بوده است. اینها فقط تعارفات است.

انسان در مقام عمل، باید خود را از همه مردم پایین‌تر مشاهده کند. در ارتباطات و در صحبت کردن نباید نظر او تحمیل عقائد به دیگران باشد، بلکه باید به عنوان یک فرد مساوی یا پایین‌تر، با مردم، با برادرش، با پدرش، با اقوامش، با شریک و رفقای خودش صحبت کند. این را می‌گویند مقام اعتدال.

لزوم رعایت اعتدال در زندگی

انسان در نحوه رفت‌وآمد با دیگران، در طرز لباس پوشیدن و در حرکات نباید طوری در میان جامعه ظاهر بشود که انگشت‌نما بشود. تأسی از این مدهای غربی شرعاً حرام است و طرز پوشیدن لباس باید اسلامی باشد و لباس باید متعارف باشد. انسان

نباید نگاه کند ببیند از این طرف و آن طرف چه مُدی می‌آید و به آنها تأسی کند؛ این شرعاً اشکال دارد. یک مسلمان نباید لباس‌هایی بپوشد که در میان اقران جلوه خاصی دارد. انگشت‌نما شدن در میان جامعه غلط است.^۱ از آن طرف هم نباید یک نحوه لباس بپوشد که خودِ آن هم موجب زندگی و انگشت‌نما شدن باشد. انسان باید به‌طور متعارف در میان مردم زندگی کند. نحوه رفت‌وآمد و نحوه لباس پوشیدن و نحوه ارتباطات او باید معتدل باشد، نباید در ناحیه افراط و تفریط باشد.

من باب‌مثال نباید بگویند: «فلان زن در هر مجلسی که شرکت می‌کند یک لباس عوض می‌کند!» این غلط است؛ مسلمان که دنبال این حرف‌ها نیست! نباید بگویند: «فلان مرد وقتی که در هر مجلسی شرکت می‌کند یک کت و شلوار و یک لباس تغییر می‌دهد!» اینها یعنی چه؟ این مطالب انسان را از رسیدن به مقصد باز می‌دارد. از آن طرف هم نباید بگویند: «این شخص این‌قدر به سرو وضع و

^۱ . رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۴۴۵؛ مشکاة الأنوار، ص ۳۲۰؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۰ و ۱۱۶؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۰۳.

زندگی اش نمی‌رسد که مثل عابده‌ها و راهبه‌ها شده است! « همه اینها غلط است. در دستوراتی که در شرع است ائمه علیهم السّلام همیشه ما را به رعایت اعتدال دعوت می‌کردند.^۱

انس و مودّت بین اعضای خانواده نشانه تقرب

به خداوند

زن باید در زندگی محیط گرم پذیرایی از شوهر و فرزندان را آماده کند. وظیفه اوست که زندگی را گرم نگه دارد. عبادت در جای خود، رسیدن به زندگی در جای خود، پذیرایی از مهمان شوهر به جای خود؛ تمام اینها باید در جای خود قرار بگیرد تا زندگی همان زندگی‌ای بشود که مورد رضای خداست.

یک عبارت بسیار عجیبی از مرحوم پدرمان - رضوان الله علیه - نقل می‌کنند و ایشان چندبار این

^۱ . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۰۳:

«... فَاَلْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلَبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَ مَشِيئُهُمُ التَّوَاضُّعُ....»

ترجمه: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: «... پس فقط پرهیزگرانند که در این دنیا اهل فضیلت‌اند؛ گفتارشان درست و به‌جا، و پوشش آنان میانه‌روی، و راه‌رفتشان تواضع!...»

مطلب را خصوصاً و عموماً بیان کردند. ایشان

می فرمودند:

در نزد خداوند، زندگی یک یهودی و نصرانی که محیط گرم و انس و مودّت را در بین خود به وجود بیاورند به خداوند نزدیکتر است تا زندگی یک شیعه امیرالمؤمنین که دچار اختلاف و نقار و کدورت باشد.

ببینید چقدر مطلب دقیق است! این عبارت،

عبارت سهلی نیست؛ بلکه شخصی این عبارت را

می گوید و نقل می کند که به معانی و حقایق ایمان

رسیده است. به تعبیر دیگر، فرض کنید خود امام

علیه السّلام این مطلب را می گفت، چطور ما قبول

می کردیم؛ مرحوم والد هم یک شخص عادی نیست،

بلکه ایشان شاگرد امام و شاگردهم چنین مکتبی است

و از حاقّ دین و واقعیت دین دارد خبر می دهد.

ایشان می گوید که زندگی یک یهودی و نصرانی به

خدا نزدیکتر است، یعنی آنها به خدا نزدیکترند از

یک شیعه امیرالمؤمنین که در زندگی با زن و بچه

بد رفتاری کند و بین شوهر و زن نقار و کدورت

باشد. بدانید عبادت در آن زندگی هیچ فایده ای

ندارد! آن ذکر و قرآن و دعا در آن زندگی اثر

نمی بخشد! واقعیت قضیه این است. این را می گویند

امت وسط! امت وسط یعنی امت معتدل، یعنی امتی

که از طرف افراط و تفریط به دور است.

ضرورت مراعات اعتدال جهت وصول به مقام

إشراف باطنی بر نفوس

﴿لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾؛ «شما (با این مرتبه‌ای که کسب کرده‌اید) ناظر باشید و به تمام افراد نظارت کنید، اعمال و کارهای آنها را زیر نظر بگیرید و إشراف به باطن داشته باشید.»
﴿وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾؛ «پیغمبر اکرم (با آن مقام ولایت مطلقه‌ای که دارد) بر شما نظارت کند و کارهای شما را مورد نظارت قرار بدهد، به شما الهام کند و مطالب حق را در ذهن و فکر و قلب و سر و سویدای شما قرار بدهد.»

شهید یعنی انسان به مرحله‌ای برسد که بتواند

ناظر بر اعمال و بر کردار سایر افراد باشد. ناظر یعنی

مُشْرِف، یعنی کسی که در مرحلهٔ انسانیت به حدی

رسیده است که بر تمام کارهای افراد می‌تواند

إشراف پیدا کند. شهید یعنی ناظر؛ البته نه به مقام

علم حصولی و علم اکتسابی، بلکه به مقام علم

حضور، به مقام إشراف باطن، به مقام سیطرهٔ ولایی

و به مقام إشراف بر عوالم غیب. این را شهید

می‌گویند.

رسیدن به یک‌چنین مرتبه‌ای اعتدال می‌خواهد.

انسان باید از انحراف به دور باشد. در هر جا انسان

انحراف پیدا کند یک روز باید جواب این انحرافش

را بدهد. در هر جا به افراط و تفریط عمل کند، یک

روز باید جواب این افراط و تفریط را بدهد. انسان

از اول باید راه و مرامش را درست کند. چرا بگذارد

یک روز بیاید که حساب پس بدهد؟!!

جایگاه عقل و فهم در سلوک و عرفان

راه سلوک و راه عرفان، به فهم و ادراک است. راه عرفان و راه رسیدن به خدا، راه به کارگیری عقل است. هر کسی به مقدار عقلی که دارد اگر به کار بگیرد، موجب ازدیاد عقل او می شود. بارها مرحوم آقا وقتی که حال بعضی افراد را از من سؤال می کردند می فرمودند: «فلانی عقلش چطور است؟ فلانی فهمش چطور است؟!» نمی گفتند که فلانی حالش چطور است؟ فلانی چند تا خواب دیده است؟ فلانی چند تا مکاشفه کرده است؟! خواب و مکاشفه و این حرف ها یعنی چه؟! بسیاری از این خواب ها و مکاشفه ها توأم با هواهای نفسانی است. لذا می گویند انسان نمی تواند به خواب و مکاشفه عمل کند مگر اینکه با شخص خبیر درمیان بگذارد و صحت و سقم آن را محک بزند.

راه خدا، راه عقل و فهم است. باید ببینیم فهم و عقل چقدر زیاد شده است؛ این مهم است. اگر شخصی فقط به دنبال این باشد که حال او زیاد بشود، خواب بیشتر ببیند و حالات غیر عادی پیدا کند، تمام اینها ضلالت و گمراهی است، بدون چون و چرا و

بدون رو در بایستی!

ما هیچ وقت در کلمات بزرگان ندیدیم که بگویند: فلانی حالش چقدر است؟! همیشه می گویند: فهم و معرفتش چقدر است؟ حال، یک روز می آید و یک روز می رود؛ امروز انسان حال عبادت دارد و فردا حال عبادت ندارد، امروز خواب می بیند و فردا نمی بیند، امروز یک حال غیر عادی برایش هست و فردا از بین می رود. این حالات همه در معرض گذشت است.

امیرالمؤمنین علیه السّلام هم حالاتش متفاوت بود؛ در بعضی از اوقات حالاتی داشت که در بعضی اوقات دیگر نداشت؛ مثلاً شب غش می کرد و در نماز می افتاد،^۱ اما در اواخر عمر چنین حالاتی نداشت، یا مثلاً در سجده تیر از پایش درمی آوردند و نمی فهمید،^۲ اما معلوم نیست که در اواخر عمر یا در آن سال های آخر هم چنین حالاتی داشتند؛ در حالی که قطعاً حالات آخر عمرشان نسبت به

۱. الأُمّالی، شیخ صدوق، ص ۷۷ - ۷۹.

۲. المحجّة البیضاء، ج ۱، ص ۳۹۷.

حالات اول برتری دارد و از تقویت نفس حکایت می‌کند.

اگر یک آمپول به شخصی بزنند، او سیر یا بی‌هوش می‌شود و هر کاری با او

بکنند نمی‌فهمد، حتی عملش هم بکنند نمی‌فهمد. آن شخص متوجه و درّاک، و آن شخصی که عقلش را به کار می‌بندد و با منطق و فکر عمل می‌کند، در نزد خداوند ارزش دارد؛ یعنی انسان هر عملی که می‌خواهد انجام بدهد باید فرض کند که راهنما و رفیقی ندارد تا از او سؤال کند و باید عقلش را به کار ببندد. اگر از او سؤال کنند که در این قضیه چه کار کنند، باید بتواند پاسخ صحیح بدهد. این شخص را می‌گویند: شخص عاقل، شخص فهیم و درّاک!

لذا آنچه برعهده ما است این است که فهم و عقل خود را بالا ببریم. در بسیاری از هزاره‌ها و فرازونشیب‌های زندگی و عقده‌هایی که در زندگی برای انسان پیدا می‌شود فقط عقلی که خداوند در انسان قرار داده است می‌تواند راهی به مطلوب پیدا کند و حلّ عقده کند.

امنیت از بزرگ‌ترین مواهب الهی به جامعه

بشری (ت)

خدا نکند که انسان گرفتار هوی و هوس شود و از مرحله و حکومت عقل بیرون بیاید! در این قضیه هیچ فرقی بین عالم و غیر عالم نیست. شما در این جریانات اخیر مشاهده کردید که آنچه از بعضی افراد اتفاق افتاد خارج از حیطه به‌کارگیری عقل و منطق، و خدای‌ناکرده ورود در اهواء و هوس‌ها و نفسانیات بود.^۱

^۱. یکی از بزرگ‌ترین مواهب الهی به جامعه بشری، مسئله امنیت است. در روایت هم داریم:

نعمتان مجهولتان: الأمن و العافیة* «دو نعمت مجهول هستند: مسئله امنیت و مسئله صحت.»

مسئله اول مسئله صحت است. تا وقتی که انسان سالم است قدر سلامتی را نمی‌داند. وقتی که مریض شد، قلبش به درد آمد، کلیه‌اش از کار افتاد، ناراحتی معده پیدا کرد، فشار خونسش بالا رفت، اسید اوریک و امثال اینها پیدا کرد، آن وقت برای درمان باید دائماً این طرف و آن طرف برود.

مسئله دوم – که مهم‌تر از مسئله اولی است – امان و امنیت است. امنیت یعنی امنیت اجتماعی. یک شخص سالک مگر می‌تواند در یک اجتماع ناامن حرکت کند؟! مگر می‌تواند در اجتماعی که معلوم نیست فردا چه بر سر انسان می‌آورند، حرکت کند؟! مگر می‌تواند در اجتماعی که از هر طرف بر فرهنگ و ناموس انسان یورش می‌آورند زندگی کند؟! مگر یک شخص متدین می‌تواند در اجتماعی که سرتاسر آن را فساد گرفته است، حرکت کند؟! انسان در مملکتی که آرامش و امنیت دارد بهتر می‌تواند به کارهایش برسد، بهتر می‌تواند به علم و درسش برسد، بهتر می‌تواند به عبادتش برسد و کارهایش را انجام بدهد. ولی ما قدر این امنیت را نمی‌دانیم!

* روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۷۲.

تأکید روایات معصومین علیهم السّلام بر ازدیاد

عقل و فهم

آنچه ما از مرام و مکتب بزرگان و اولیا به دست آوردیم این است که سالک و شخصی که در راه خدا دارد حرکت می کند باید همیشه به دنبال این باشد که علمش را بالا ببرد و عقل و فهمش را بالا ببرد.

از ائمه علیهم السّلام و پیغمبر اکرم نسبت به بالا بردن سطح معرفت و عقل روایاتی آمده است. امام صادق علیه السّلام [از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نقل] می فرماید:

«إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ كَثِيرَ الصِّيَامِ، فَلَا تُبَاهُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقْلُهُ»^۱

وقتی یک فرد را می بینید که زیاد نماز می خواند و زیاد روزه می گیرد، به او مباحثات نکنید و شما را فریب ندهد، بلکه ببینید عقل او چگونه است.

ببینید در مسائل اجتماعی چگونه فکر می کند، در ارتباطات با افراد چگونه فکر می کند، تدبیر او چگونه است، آیا مانند بچه ها حرف می زند و فکر می کند یا مانند افراد با تجربه و با درایت و با تدبیر است؟

امام صادق علیه السّلام در روایت دیگری می فرماید:

«الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ»^۲؛ عقل دلیل و راهنمای مؤمن است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۲۵.

یعنی عقل است که مؤمن را در هر مشکلی که پیش بیاید راهنمایی می‌کند و مشکل را از سر راه او به بهترین نحو و بهترین وجه برمی‌دارد. امام علیه السّلام نمی‌فرماید که اگر حال پیدا کردی دیگر عقلت را کنار بگذار، نمی‌فرماید که حال و مکاشفه دلیل مؤمن است، نمی‌فرماید که عشق و محبت به خدا دلیل مؤمن است؛ عشق و محبت به خدا در صورتی ارزش دارد که توأم با عقل باشد، ولی اگر توأم با عقل نباشد فایده‌ای ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

«إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَانْظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ، فَإِنَّمَا يُجَازَى بِعَقْلِهِ»؛^۱ وقتی حُسن حال

شخصی برای شما مسموع افتاد، در کردار و رفتار او إعراض از دنیا دیدید، سخنان پسندیده و جاذب مشاهده کردید و در او زیادی نماز و روزه دیدید، به اینها توجه نکنید، بلکه ببینید عقلش چطور است؛ چون جزای انسان به واسطه عقل است.

خداوند متعال انسان را به واسطه عقلش جزا

۱. همان، ص ۱۲.

می‌دهد، نه به واسطهٔ زیادی نماز و روزه؛ یعنی خداوند به واسطهٔ فهم و ادراک انسان به او جزا می‌دهد. این روایت اختصاص به مردم عوام ندارد، بلکه برای تمام افراد در تمام مراحل و در جمیع مراتب سلوکی است و هیچ فرقی نمی‌کند.

آن سلوکی که عقل را از انسان بگیرد، نباشد بهتر است! آن سلوکی که بگوید باید عشق را جایگزین عقل کنید، نباشد بهتر است! آن سلوک نیست، بلکه ضلالت است؛ آن انسانیت نیست، بلکه لأبالی‌گری و توحش است! عقل و فهم در سلوک مهم است. این حرف‌ها را درویش‌ها می‌زنند، چون خودشان از عقل بی‌بهره هستند و لذت معرفت و داده‌های عقل را نپسندیده‌اند، آن وقت مردم را به بیراهه هدایت می‌کنند و به آن مطالب سوق می‌دهند.

موسی بن جعفر علیه السّلام در روایت عجیبی که در اصول کافی است، فوائد عقل را برای هشام بیان می‌کند:

«جزا به عقل است، ثواب به عقل است، عقاب به عقل است و حرکت انسان به عقل است. عقل جنودی دارد و شیطان جنودی دارد. جنود عقل در مقابل جنود شیطان است. انسان در همهٔ کارها باید از فهم و عقل خود استفاده بکند!»^۱

۱. همان، ص ۱۳ - ۲۰.

مراد از عقل در روایات

موسی بن جعفر علیهما السّلام اینها را برای چه کسی می گفتند؟ برای هشام می گفتند دیگر! هشام نگفت که یا ابن رسول الله، منظور از این عقلی که شما می فرمایید،

عقلی است که به تکامل رسیده است و این عقل، عقل امام است!

الآن بعضی ها می گویند:

این عقل های ما ناقص است پس فایده ای ندارد! آن عقلی مورد نظر حضرت است که به تکامل رسیده است، یعنی به فعلیّت تامّه رسیده است؛ اما عقل های ما ارزشی ندارد!

اولاً چطور شما در بقیّه کارها به عقلتان مراجعه می کنید، اما در راه خدا و در راه سلوک، عقل را کنار می گذارید؟!

ثانیاً موسی بن جعفر دارد با هشام راجع به عقل صحبت می کند، هشام می تواند به موسی بن جعفر بگوید که یا ابن رسول الله، این حرف هایی که شما می زنید به من چه مربوط است؟ این عقلی که در شما است و به واسطه آن مرا هدایت می کنید، به بنده چه ربطی دارد؟

اگر منظور از عقل در روایات، عقل امام است، این چه ربطی به هشام دارد؟! مثل این است که امام

علیه السّلام خصوصیات عیال خود را بگوید یا انفاق
از اموال شخصی خود را به رخ دیگران بکشاند! این
به دیگران چه مربوط است؟!

یک وقت امام علیه السّلام می گوید: وقتی که
می خواهی عیال اختیار کنی، عیالی اختیار کن که
دارای این خصوصیات باشد، دیانتش این طور باشد،
اصالت داشته باشد، مطیع باشد، همراه تو باشد، در
زندگی مونس تو باشد و امثال ذلک. این یک مطلب
کلی است. اما یک وقت امام علیه السّلام
خصوصیات عیالش را می گوید: عیال من این طور
است، دین دارد، با من همراه است، و دارای این
عبادت است. حالا این به بنده چه ربطی دارد؟! او
عیال امام است، عیال بنده که نیست!

یا امام علیه السّلام از انفاق اموال شخصی
خودش بگوید: من فلان قدر در اینجا و در آنجا انفاق
کردم. حالا این به بنده چه ربطی دارد؟! یک وقت
امام می گوید: این طور انفاق کنید، این اموال را صرف
کنید، در این موارد این کار را انجام بدهید؛ این
می شود هدایت و دلالت.

این عقلی که امام علیه السّلام هشام و هر شخص

دیگری را، چه حاضر در مدینه باشد یا خارج از مدینه، چه مسلمان باشد یا غیر مسلمان، به آن دعوت می‌کند، همان حجّت باطنی خداوند است که در همین روایات هم به آن تعبیر آورده شده است:

«خداوند دو حجّت دارد: یکی حجّت باطن که عبارت است از عقل؛ و دیگری حجّت ظاهر که عبارت است از انبیاء و ائمه علیهم السّلام.»^۱

این حجّت باطن، انسان را به حجّت ظاهر می‌رساند؛ یعنی انسان بدون این عقل، به خدا نمی‌رسد، به پیغمبر نمی‌رسد و به امام نمی‌رسد.

آن وقت چطور تا وقتی که ما به امام نرسیده‌ایم این عقل، حجّت است، ولی همین که به امام رسیدیم دیگر باید عقل را کنار بگذاریم؟! همان عقل به انسان می‌گوید: باید بدون چون و چرا از امام تبعیت کنی! نه اینکه عقل در اینجا حجّیتش را از دست می‌دهد! اشتباه نکنید؛ عقل در جمیع احوال هیچ‌گاه حجّیت خود و دلالت و راهنمایی خود را از دست نمی‌دهد! حتّی این عقل است که می‌گوید: وقتی که پیش امام رفتی باید بدون چون و چرا از امام تبعیت کنی! این را هم خود عقل می‌گوید، پس باز حجّت است.

۱. همان، ص ۱۶.

این روایتی که ثواب و عقاب را بر مدار عقل قرار می‌دهد:

«بِکِ أَثِيبُ وَ بِکِ أَعَابُ»^۱؛ من به‌واسطهٔ تو ثواب می‌دهم و به‌واسطهٔ تو عقاب می‌کنم.

آیا فقط برای اولیا است یا برای همهٔ افراد است؟ همهٔ افراد به مقدار عقلی که دارند ثواب و عقاب بر آنها بار می‌شود. این ربطی به اولیا ندارد و برای همهٔ افراد است.

عقلی که ما را به توحید و رسالت و امامت رهبری می‌کند چطور حجّت خود را از دست می‌دهد؟ حتّی نفس این قضیه که باید عقل را کنار گذاشت، باز حکم عقل است و اگر عقل حجّت نباشد این قضیه هم باطل خواهد بود. مگر این درویش‌ها

نمی‌گویند که باید عقل را کنار بگذاریم؟! به چه حجّتی می‌گویند که باید عقل را کنار بگذاریم؟ مگر با عقلشان این حرف را نمی‌زنند؟! اگر عقل حجّت نباشد همین حرفشان هم باطل و مورد اشکال است.

ضرورت تعقل در سیروسلوک

^۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۹.

یک قضیّه عجیبی از مرحوم پدرمان
 - رضوان الله علیه - نقل کنم. این قضیّه تقریباً برای
 بیست و شش سال پیش است و من حدود چهارده
 ساله بودم. مرحوم پدرمان در اطاق بودند، من هم
 بودم، والدّه ما هم حضور داشت. صحبت از مرحوم
 آقای حدّاد شد. عبارتی که پدر ما در تعریف از
 مرحوم آقای حدّاد آوردند این است که رو به
 والدّه‌مان کردند و فرمودند:

فلانی، من عاقل‌تر از این مرد به عمرم ندیده‌ام!

نفرمودند که عارف‌تر یا زاهد‌تر یا متهجّدتر یا
 با صفاتر ندیده‌ام؛ بلکه شاخصه این مرد را عقل قرار
 دادند و فرمودند که عاقل‌تر از او ندیدم! التفات
 فرمودید؟

وقتی امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: «**العقلُ**
دلیلُ المؤمن.» ما به این نکته می‌رسیم که عقل در
 همه‌جا راهنما و هدایت‌گر است؛ در مشکلات
 زندگی، ارتباطات، معاشرت‌ها، کش و قوس‌ها و
 مسائل حیاتی انسان، عقل دلیل است و هر کسی که
 دارای عقل بهتری باشد راه بهتر و معتدل‌تر و آرام‌تر
 و بدون تنش و ستیزه‌تری دارد.

بارها از مرحوم پدرمان شنیدم که می‌فرمود:

مرحوم آقای حدّاد به من می‌فرمود: «سیدّ محمّد حسین! سلوک و راه خدا عقل می‌طلبد!»

ببینید، این حرف من نیست، بلکه حرف افرادی

است که تمام مسیر زندگی آنها را سلوک تشکیل داده

بود و به حقیقت و واقعیت توحید رسیده بودند،

نه اینکه حرف یک شخص عادی است که بویی از راه

و طریق و بویی از عرفان نبرده است. و بارها خود

ایشان به حقیر می‌فرمودند:

فلانی چطور است؟ فهم او چطور است؟ کاری به حال او نداشته باش، ببین عقل و فهم او چه مقدار است!

این کلامی بود که ایشان به من می‌فرمودند.

رابطه عقل و عشق

روزی شخصی به مرحوم آقا عرض کرد:

آقا! عشق به امام رضا علیه السّلام انسان را دیوانه می‌کند!

ایشان فرمودند:

خیر، عشق به امام رضا علیه السّلام عقل انسان را بیشتر می‌کند.

دیوانه می‌کند یعنی چه؟! آن زیارتی که برویم و

دیوانه بشویم، آن زیارت را نمی‌خواهیم! ما

می‌خواهیم به امام رضا معرفت پیدا کنیم و حقیقت

ولایت امام رضا علیه السّلام برای ما منکشف بشود؛

دیوانه شدن یعنی چه؟! عشق بدون عقل، توهّم و

توحّش و لاابالی‌گری و حیوانیت است. به این

چرند و پرندهای درویشانه گوش ندهید که

می‌گویند:

عقل را کنار بگذار و عشق را بگیر! عقل مانع راه است و زنجیر بر دست و پای است!

آنچه بعضی از بزرگان در مقام مدح از عشق و حبّ به حق، به مصداق آیه شریفه ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^۱ فرموده‌اند آن عشقی است که موجب ازدیاد عقل و فهم و ادراک است، نه کنار گذاردن ادراک و فهم، و خود را به جنون و بی‌بند و باری زدن و هر غلط و انحرافی را به مقتضای عشق مرتکب شدن.

اگر در بعضی از عبارات بزرگان در مذمت عقل آمده است منظور وهم و خیال است که با عقل اشتباه می‌شود، و الاّ نفس عقل، به‌هیچ‌وجه مورد خدشه و تعرض هیچ عاقلی نخواهد بود. کسانی که هدایت و دلالت عقل را مورد خدشه قرار می‌دهند گویا لذت و حلاوت اهتداء به آن را لمس نکرده‌اند، و الاّ چنین سخنی را بر زبان نمی‌آورند.

عقل است که حکم به ازدیاد محبت می‌کند، چون واسطه بین عبد و معبود را عشق به حق می‌داند

^۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۶۵. توحید علمی و عینی، ص ۱۹۰، تعلیقه ۳: «و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ خداوند را از همه چیز بیشتر دوست دارند.»

و انسان را به محبت به خدا و راه او دلالت می کند.

کجا عقل از

عشق جلوگیری می کند؟! عقل به چه برهان و

قیاسی محبت شدید و عشق به الله و سیر و سلوک

إلی الله را محکوم می نماید؟!!

بعضی از اهل منبر و خطابه، فعل حضرت

ابو الفضل العباس سلام الله علیه را که آب از شریعه

نخورد، حمل بر عشق می نمایند و می گویند:

حضرت ابو الفضل العباس با وجود عطش سیّدالشّهدا علیه السّلام حاضر نشد آب بنوشد، ولی عقل او حکم به خوردن آب می کرد؛ و در واقع، تعارض بین عقل و عشق روی داد و بالأخره عشق غالب آمد و آب ننوشید!

تمام اینها باطل محض است. خود عقل حضرت

ابو الفضل العباس سلام الله علیه حکم به تقرّب او با

مولایش می کند و تقرّب در آب نخوردن است. عقل

می گوید آب نخور، نه عشق! عقل می گوید: مگر تو

نمی خواهی به مولایت وصل بشوی؟ مگر

نمی خواهی تقرّب به امام علیه السّلام پیدا کنی؟ مگر

نمی خواهی فانی در او بشوی؟ مگر نمی خواهی

وحدت با او پیدا بکنی؟ عقل می گوید نزدیک ترین

راه این است که خود را در حال با او متحد قرار

بدهی، پس وقتی که او الآن تشنه است تو هم تشنه

باش! تو که می دانی دو ساعت دیگر شهید می شوی،

در این دم آخر با مولای خودت وحدت داشته باش!
این را عقل می گوید. البتّه در این عقل، عشق هم
هست، و منافاتی با هم ندارند.

روزی یکی از اهل منبر، همین مطلب را در
حضور مرحوم آقا - رضوان الله علیه - زد. پس از
سخنان او ایشان رو به من کردند و فرمودند:

این حرف ها یعنی چه؟! تعارض عقل و عشق یعنی چه؟! کار حضرت، کار عقلایی
بود و غیر از این چیزی نبود.

خود مرحوم آقا به من این مطلب را می فرمودند.
اشاعه این مطالب، انحراف در دین است، خروج از
طریق حق و ما جاء به النبی و الأئمة علیهم السلام و
خروج از طریق اولیاء الله است، بدعت در راه خدا و
سیر و سلوک الی الله است، و در پیش گرفتن مرام
درویشی به معنای باطلش است.

لذا مسئولیت یک عالم بسیار سنگین است. باید
در حرف ها تأمل کند تا باعث

انحراف مردم نشود، دین خدا را تغییر ندهد، سر
مردم را با این چرند و پرندهای باطلانه گرم نکند، و
در مکتب اولیای حق، بدعت نیافریند. بازی کردن با
دین مردم شوخی نیست! چه کسی از مرحوم پدرمان
شنیده است که عقل را کنار بگذارید و عشق را

متمسک شوید؟!!

مطلبی که باید مورد دقت قرار بگیرد این است که عشق واقعی و حقیقی موجب ازدیاد عقل و فهم می‌شود، تأمل و تدبّر را بیشتر می‌کند، و حزم و احتیاط را بیشتر می‌کند. کسی که عاشق واقعی معشوقی است کاری می‌کند که راه او و بار او سبک‌تر شود و عیب و نقصان معشوق را برطرف کند، نه اینکه عیب او را مخفی ببیند.

اگر شما به کسی محبت نداشته باشید تمام عیوب او را نادیده می‌گیرید و اصلاً کاری به کار او ندارید؛ عیب داشته باشد یا عیب نداشته باشد، به شما چه مربوط است؟! ولی محبت، یگانگی می‌آورد و همان‌طور که مُحب نمی‌خواهد دیگران بر او خرده بگیرند، نمی‌خواهد دیگران در محبوب او هم عیب ببینند و بر او خرده بگیرند؛ لذا در صدد رفع عیب و نقص او برمی‌آید، نه اینکه در مقام تعارض، عیب او را بپوشاند و چماق بر سر دیگران بکوبد و عیب را مخفی کند. وقتی که عیب هست، هست دیگر؛ پس عیب را برطرف کن! چرا می‌خواهی عیب را مخفی کنی؟! این مسئله، مسئله بسیار مهم و قابل اهمیتی

است.

حکم عقل به لزوم تبعیت از پیامبر اکرم و ائمه

هدی و اولیای کامل الهی

عقل در مسائل جزئیّه و هم‌چنین در بسیاری از مسائل کلیه که به واسطه عقل کامل - که عقل استاد کامل است - حل می‌شود، زمام امر را به دست استاد کامل می‌سپارد، نه اینکه عقل از حجّیت ساقط شود، بلکه این خود عقل است که به هم‌چنین فردی راهنمایی می‌کند؛ همان‌طور که اگر برای شخصی یقین به مطلبی حاصل شود، به مقتضای حجّیت ذاتیّه یقین، مکلف است به آن علم و یقین خود عمل نماید.

اگر شما یقین به یک مطلب پیدا کردید تا وقتی که خلافش برای شما روشن نشده و ثابت نشده است، واجب است که به یقینتان عمل کنید. اگر عمل نکنید باید روز قیامت حساب پس بدهید! چه بسا ممکن است بعداً کشف خلاف گردد، باز باید به مقتضای کشف خلاف، عمل کنید.

در هر حال، متابعت از علم و یقین، تکلیف شرعی

هر انسان است.

البتة التفات بفرمایید، عقل فقط در صورتی به هم‌چنین فردی راهنمایی می‌کند که انسان کامل و عارف واصل و ولیّ کامل باشد، یعنی بر مُلک و ملکوت اِشراف داشته باشد و جمیع مصالح و مفسدات انسان را نه با علم حصولی و اکتسابی، بلکه با علم حضوری و کشف باطنی تشخیص بدهد؛ و به عبارت دیگر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم و یا أئمة هدی علیهم الصّلاة و السّلام و یا آن ولیّی باشد که تالی‌تلو امام معصوم است، یعنی آن ولیّی که فقط یک قدم با امام فاصله دارد و تالی‌تلو است، همگام با امام حرکت می‌کند، نفس او با نفس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف متحد گردیده و او هم از خطا و اشتباه مصون است و تمام حقایق و مسائل را با اِشراف بر باطن مورد تشخیص و عمل قرار می‌دهد؛ نه با نقل قول‌های شبهه‌ناک و مغرضانه و نه با نقل قول‌هایی که هر شخصی که پیش او می‌آید یک‌طور نقل می‌کند، مثلاً زید پیش او می‌آید و یک حرف می‌زند و فکرش عوض می‌شود، بعد عمرو پیش او می‌آید و حرف دیگری می‌زند و دوباره

فکرش عوض می‌شود؛ این شخص که ولیّ نیست!
بلکه آن ولیّ کامل است که عقل منفصل انسان و
اسوه در عمل قرار می‌گیرد و شرعاً و عقلاً من جمیع
الجهات واجب است که کلام چنین شخصی مُطاع
باشد و قول او حجّیت ذاتیه داشته باشد.

انسان در این مرحله نیز به حکم عقل به امام
علیه السّلام رجوع می‌کند؛ یعنی باز عقل به انسان
می‌گوید که باید پیش امام بروی، چون عقل حکم
می‌کند که تشخیص امام علیه السّلام اعلیٰ و اشرف
و ارفع و ارقای از تشخیص عقل آدمی است و باید
در صورت تعارض بین حکم عقل آدمی با صریح
کلام معصوم علیه السّلام، به کلام معصوم تمسّک
جست.

تفاوت میزان و نحوه تبعیت از اولیای الهی و

از سایر بزرگان

البته این مطلب ربطی به تمسّک به کلمات
غیر معصوم ندارد. غیر معصوم با معصوم چه ربطی
دارد؟! غیر ولیّ با ولیّ چه ربطی دارد؟! بلکه فقط
برای ولیّی است که جمیع اسفار اربعه را طی نموده،

باقی بالله و بأمرالله شده، در مقام ولایت امام

معصوم علیه السّلام قرار گرفته و کلام او کلام امام علیه السّلام شده است. اما در غیر این صورت، شخصی که هنوز در راه است و به مرتبه فناء ذاتی و به مقام ولایت نرسیده است و در راه کمال برای وصول به آن مرتبه در تلاش و مجاهده است، خودش هنوز در عالم نفس گرفتار است و نیاز به دستگیری و عنایت مقام ولایت دارد، آنوقت انسان کجا می تواند بدون چون و چرا و بدون هیچ گونه تأمل، به هر کلامی که می گوید، جامه عمل بپوشاند و عقل و علم و درایت خود را نادیده بگیرد؟! این عین سقوط در چاه است، نه متابعت از علم و عقل و ادراک و منهج اولیای حق. منهج آنها غیر از این بوده است.

من خود شخصاً از مرحوم آقا - رضوان الله علیه - شنیدم که در مسائل اخلاقی با مرحوم آیه الله شیخ محمدجواد انصاری - با آن ید بیضاء و با آن مراتب - جانب احتیاط را رعایت می نمودند و در بست گوش نمی دادند. ببینید مطلب چقدر مهم است! وقتی که به ایشان مراجعه می کردند

با احتیاط بود، یعنی در مسائلی که علم به خلاف داشتند جانب احتیاط را عمل می‌کردند. این مطلب را ایشان بارها به من فرمودند! مرحوم آقا همین‌طور با مرحوم آیة‌الله حاج شیخ عباس قوچانی - رضوان‌الله‌علیه - هم بدون چون‌وچرا عمل نمی‌کردند؛ درحالی‌که هر دوی این بزرگواران اساتید سلوکی ایشان بودند.

ولی در ارتباط با مرحوم حدّاد مطلب فرق کرد. آنها به جای خود، ایشان به جای خود. گرچه ایشان می‌فرمودند: «برای من مرحوم انصاری حکم پیامبر را دارد!» و در کتاب روح مجرد هم این مطلب را نوشته‌اند؛^۱ ولی تعبیری که از مرحوم حدّاد می‌آوردند کاملاً با تعبیری که از مرحوم انصاری می‌آوردند تفاوت داشت، و براساس همین ادراک هم با آنها رفتار می‌نمودند. خداوند هم براساس ادراک انسان از واقعیت، تکلیف می‌طلبد.

اینجا به این نکته می‌رسیم که چقدر حفظ و حراست این مکتب مشکل است

۱. روح مجرد، ص ۶۸۳.

و با شعار نمی‌شود یک‌چنین مکتب با مناعت و با عزّت و با رفعتی را نگه داشته و پابرجا گذاشت! با شعار نمی‌شود! در اینجا علم لازم است، عقل لازم است، تخصّص لازم است، دوری از هوی و هوس لازم است و دلسوزی پدرانه و مادرانه لازم است. حقیر خود در تمام دوران پس از ارتحال مرحوم آقا هرجا به مقتضای عقل و راهنمایی عقل عمل کردم کامیاب و رستگار شدم. پس چطور می‌توانم این تجربه عملی خود را به دست فراموشی بسپارم؟!

تکامل عقول مردم در زمان ظهور با دست

ولایی امام زمان علیه السّلام

در یک روایت امام صادق علیه السّلام

می‌فرمایند:

«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُئُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَعْلَامَهُمْ»^۱

وقتی که حضرت بقیّة‌الله عجل الله تعالی فرجه الشّریف ظهور کنند خداوند دست حضرت را روی سر مردم می‌گذارد و دست ولایی حضرت روی سر مردم قرار می‌گیرد، و نتیجه‌اش این است که عقول مردم کامل می‌شود.

نه‌اینکه حال مردم بهتر می‌شود و زهد آنها بیشتر

می‌شود، بلکه عقل آنها کامل‌تر می‌شود. وقتی که

عقل کامل شد دیگر همه‌چیز همراهش هست. وقتی

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

که شما نسبت به یک مطلب یقین دارید، از آن روی گردانی و سرپیچی نمی‌کنید. تمام این انحرافات ما به خاطر این است که یقین نداریم و آن طور که باید و شاید به مطلب نرسیده‌ایم. اگر عقل انسان، کامل بشود آن موقع دیگر چرا روی گردانی کند؟! پس کار حضرت این است.

از این مطالب، این مسئله به دست آمد که راه سلوک، راه بالا بردن سطح اندیشه و علم و عقل و منطق است. البته وقتی که عقل وجود داشته باشد به عبادت حکم می‌کند، به مسائل و ارتباطات اجتماعی حکم می‌کند، به راه اعتدال حکم می‌کند، به راه منطقی در ارتباطات با افراد و زندگی شخصی انسان حکم می‌کند. اینها همه به خاطر بالا رفتن عقل و ادراک انسان است.

ذکر دو مطلب راجع به مطالب منقول منتسب

به مؤلف

می‌خواستم دو مطلب راجع به قضیه خود حقیر خدمت دوستان و برادران و رفقا و احبّه و اعزّه عرض کنم:

مطلب اول: در ارتباط با مرحوم آقا
- رضوان الله علیه - شاید این مطلب صحیح باشد که
از میان شاگردان و بستگان ایشان، آن کسی که کمتر
از همه از ایشان نصیب و بهره برده است من باشم و
فقط مطالبی از ایشان شنیده‌ایم و آن مطالب را برای
دوستان و رفقا نقل می‌کنیم. اما بنده در خود، غیر از
همین **ضَرْبِ ضَرْبَایِ** معمولی و ابتدایی و این دو
کلمه‌ای که هر طلبه‌ای هم می‌تواند صحبت بکند
نمی‌بینم. برادرانمان و اعزّه‌ای که این طرف و
آن طرف تبلیغ می‌روند بهتر از من صحبت می‌کنند و
دین را ابلاغ می‌کنند و حقیقت را برای دوستان و
محبّان خدا بیان می‌کنند، و شاید بنده در سطح اینها
هم نباشم. گاه‌گاهی مطالبی می‌شنوم که مطرح
می‌شود: «فلانی دارای این مقام است.» من واقعاً در
خودم یک چنین مطالبی نمی‌بینم و از دوستان و از
احبّه و اعزّه هم مستدعی هستم که همیشه طوری
صحبت کنند و مطالب را بیان کنند که خارج از این
حیطه نباشد. من فقط یک طلبه هستم! البتّه انتساب
به مرحوم آقا صرفاً برای من موجب شرمندگی است
و نمی‌توانم از عهده هم چنین انتسابی بریایم.

لذا این مطالب را که گاه‌گاهی این طرف و آن طرف نقل می‌شود، در خود نمی‌بینم و خودم را در قدم اول و مرتبهٔ اول و مرحلهٔ اول مشاهده می‌کنم و دست نیاز و تضرع به مقام ولایت، و استدعا و احتیاج دعا از همهٔ احبّه و اعزّه دارم. این مطلب اولی است که مایلیم رفقا و دوستان در عبارت‌ها و کلامشان این نکته را رعایت بکنند که من فقط یک طلبه هستم و بیش از این هیچ!

مطلب دوم: هر شخصی دارای فکر خاص و منش خاص و منهج خاصی است، و راه خاصی در ارتباط با مردم و دوستان و رفقای خودش و بیان مطالب دارد. چه‌بسا ممکن است که مطالب انسان آن‌طوری که باید و شاید و به آن کیفیتی که مورد نظر انسان است به دیگران نرسد، یا برداشتی از مطالب باشد که ولو خدای ناکرده مغرضانه نیست، ولی با توجه به ذهنیات هر فرد و سعهٔ اطلاعی است که نسبت به شخص انسان

و جوانب آن دارد؛ لذا ممکن است مطالب انسان را به نحو دیگری بیان کنند، در عین‌اینکه تمام اینها

از سر صدق و صفا و هدایت و ارشاد است و در این
مطلب هیچ شکّی نیست. اما طبعاً در صورتی که
انسان مطلب را از خود متکلم بشنود مسئولیت کلام
بر عهده خود متکلم خواهد بود و خود او پاسخ گوی
مطالبی است که بیان می کند.

لذا عرض حقیر در اینجا این است که من فقط
می توانم پاسخ گوی آن مطالبی باشم که دوستان از
شخص من و از دهان من شنیده اند یا اینکه کتباً عین
عبارت من نوشته شده باشد. اما اینکه در بعضی از
جاها می گویند که نظر فلانی این طور است، یا اینکه
ایشان این طور می خواهند بگویند، بنده نمی توانم
پاسخ گوی هم چنین مسئله ای باشم. من فقط
می توانم مسئولیت کلامی را بر عهده بگیرم که
شخصی از دهان من بشنود.

این روز مبارک و فرخنده، روز نجات انسانیت
از بهیمیت و هوی و هوس و روز رقاء و ترقی انسان
به مقام کمال انسانیت است به واسطه وجود میمون و
مبارک واسطه فیض از حق متعال به جمیع عوالم
امکان، حضرت بقیة الله ارواحنا فداء و
عجل الله تعالی فرجه الشریف.

امیدواریم که خود آن حضرت عیدی ما را در
امروز دستگیری از ما و رساندن و واصل کردن ما به
مقام ذات و احدیت پروردگار قرار بدهند! امیدواریم
که آنی از آنات، زمام امور ما را به خود ما واگذار
نکنند! در دنیا و آخرت از زیارت جمالشان و از
شفاعتشان ما را بی نصیب نفرمایند! در تمام امور، در
مقام فعل و مقام قلب و سرّ، خود آن بزرگوار، مباشر
و کفیل أعمال و سرّ و سویدای ما باشند! اسلام و
مسلمین را عزّت عنایت کنند! کفّار و مخالفین نظام
را ذلیل و منکوب بگردانند! بر تأییدات مقام معظم
رهبری و بقای عمر ایشان با صحّت و سلامت
بیفزایند! مرضای مسلمین شفا عنایت کنند! موجب
خیر و رحمت و مغفرت برای موتای مسلمین شوند!
و آخرین درخواست ما از آن وجود مبارک و میمون
این است که از خداوند متعال بخواهند که هرچه
زودتر در فرجشان تعجیل بفرماید!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ